ادب و مفاهیم آن

غلامرضایی، محمد

واژه ادب بنا به نقل فرهنگ نویسان، کلمه‏اى است عربى که بر آداب جمع بسته مى‏شود.این کلمه در اشعار بازمانده از دوران جاهلیت عرب به کار نرفته، اما کلمه آدب به معنى کسى که مردم را براى صرف طعام فرا مى‏خواند استعمال شده است. 1

بعضى از محققان عرب پنداشته‏اند که بعدها از این واژه کلمه ادب و سپس مشتقات آن درست شده و به کار رفته و به مرور زمان معانى گوناگون پذیرفته است. اگر چه در قرآن کریم، این واژه و مشتقات آن نیامده اما در احادیث نبوى به کار رفته است.پیامبر اکرم ص فرمود:ادّبنى ربى و احسن تأدیبى.خداى من مرا ادب کرد و چه نیکو ادب کرد 2 ، و در جاى دیگر فرموده است:ادبنى ربى ثم بعثنى 3 .یکى از شاعران مخضرم به نام سهل بن حنظله نیز این کلمه را به کار برده است. 4 بنابراین شواهد، احتمالا مى‏توان گفت که واژه ادب از کلمات دوران اسلامى در زبان عربى است.

در تمام این مثال‏ها ادب، به معنى خصلتى است درونى و اکتسابى که مشروح در آن باب سخن خواهیم گفت.اما از نظر لغوى، نکته گفتنى این است که برخى از محققان معاصر در عربى بودن این واژه شک کرده‏اند بعضى آن به صراحت فارسى دانسته‏اند 5 و برخى دیگر ریشه‏اى ؟؟؟؟براى آن ذکر کرده‏اند.مثلا استاد مرحوم پور ؟؟؟؟رود، در کتاب فرهنگ ایران باستان نوشته است: زبان سومریان-که چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح در بین‏النهرین یعنى بخشى از عراق کنونى مى‏زیسته‏اند-واژه دوب DUB به معنى لوحه و خط ؟؟؟ود داشته است.قوم اکدّ که حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح در بین‏النهرین مى‏زیسته‏اند و وارث ؟؟؟دن سومریان بوده‏اند، این کلمه را از آنان به عاریت رفته‏اند.این واژه از یک سو وارد زبان عربى شده و همه دف 6 یادگار این واژه است، و از سوى دیگر به زبان فارسى باستان-فارسى دوران هخامنشى-داخل شده و کلمه دیپى که در یکى از کتیبه‏هاى داریوش اول هخامنشى به معنى خط و نوشته به کار رفته است یادگار همان واژه است.این واژه از فارسى باستان به فارسى میانه و از آنجا به زبان ارمنى راه یافته است و ما ؟؟؟؟روز واژه‏هاى دیوان، دبیر، دبیرستان، دبستان و دیباچه را در فارسى به کار مى‏بریم که جزء اول آنها از همان کلمه مشتق است.

بنابراین مرحوم پورداود بر آن است که واژه ادب صورت تحول یافته کلمه دوب سومرى است که بعدها از لحاظ معنى تغییر کرده است. 7

به هر تقدیر، بدان سبب که محققان بر استعمال این کلمه در زبان عربى پیش از اسلام شاهدى نیافته‏اند، در مورد ریشه آن حدس‏هاى گوناگون زده‏اند.مثلا نلینو- ؟؟؟؟ از مشتشرقان-معتقد است که کلمه ادب قلب واژه ؟؟؟؟ است و در زبان عربى پیش از اسلام واژه دأب را به معنى رفتار و کردار پدران و نیاکان به کار مى‏برده‏اند و ؟؟؟؟ را بر أدآب جمع مى‏بسته‏اند و آداب قلب واژه اخیر است.سپس بر اثر کثرت استعمال، شکل اصلى کلمه فراموش شده است.اما از آنجا که شواهد کافى بر این معنى وجود ندارد نمى‏توان آن را قطعى دانست. 8

معانى کلمه ادب را در اصل به دو دسته مى‏توان تقسیم کرد:

معنى اولیه این کلمه آن چنان که از مآخذ بر مى‏آید، به اخلاق و رفتار و باطن انسان مربوط مى‏شود. در این مورد خاص ادب را به معانى زیر به کار برده‏اند:

-حسن اخلاق و عمل بر مکارم. 9

-شناختن آن چیزى که در پرتو آن بتوان از جمیع اقسام خطا احتراز جست 10

-ادب را گاهى بر سنت اطلاق کنند و«آن را گویند که شارع گاهى به کار برده و زمانى آن را ترک کرده است و سنت آن را نامند که شارع آن را پیوسته مواظب و مراقب است. 11 »

-تأدیب که مصدر باب تفعیل از ادب است، در مورد اصلاح عادات و تهذیب اخلاق به کار مى‏رود و آن ؟؟؟؟ است دنیایى، و در مقابل آن تعلیم قرار دارد که در مورد شرعیات به کار مى‏رود و امرى است دینى 12

-ادب نیکى احوال و رفتار است در نشست برخاست و خوشخویى و گرد آمدن خویهاى نیک 13

-ادب هر ورزش پسندیده‏اى است که آدمى را به فضیلتى از فضایل سوق دهد 14 .

-ادب ملکه‏اى است که انسان را از آنچه ناسزا شد باز دارد 15

-در فرهنگهاى فارسى، ادب به معانى زیر به کار رفته است:ظرافت، دانش، هنر، راه و رسم، تأدیب تنبیه، اخلاق نیکو، خود را نگاه داشتن از کردارها رفتارهاى نکوهیده.اندازه و حد هر چیزى را نگاه داشتن. 16

ذکر این نکته ضرورى است که در زمان بنى امیه اوایل بنى عباس واژه ادب معنى اخلاقى و تهذیبى داشته و سپس معنى تعلیمى نیز به خود گرفته است. 17

متصوفه که در کتابهاى اخلاقى خود بحث‏هاى فراوانى کرده‏اند، و بسیارى از واژه‏ها را به مذاق خویش تفسیر کرده‏اند، در باب ادب نیز بسیار سخن گفته‏اند. خواجه عبد الله انصارى در رساله منازل السائرین بحثى در ادب آورده و گفته است:ادب نگاهدارى حد است ما بین غلو و بى‏پروایى از روى عدوان و تجاوز، و آیه مبارک 112 سوره توبه را مستند گفتار خویش قرار داده است که فرمود:«و الحافظون لحدود الله 18 »

ابن عربى در فتوحات مکیه در ادب و اسرار آن چنین سروده است:

«ان الأدیب هو الحکیم لانه

مجموع خیر و المؤدب مجمع

ادباء اهل الله خیر کلهم

فلذاک تبصرهم تضرو تنفع

یعنى شخص ادیب همانا حکیم است زیرا مجموع هر چیزى است و مرد مؤدب داراى جامعیت مى‏باشد. ادباى الهى همه نیکوکاراند و از این رو ایشان را مى‏بینى که مضراند و هم نافع.»سپس در شرح مفهوم ادب گفته است:«ادیب صاحب احاطه و سعه‏اى است که با هر مقامى، بر حسب همان مقام است و با هر حالى، فراخور آن حال و چنین است با هر مخلوق و غرض و غایتى.بنابراین ادیب شخصى است جامع مکارم اخلاق و دانا به رذایل آنها بى‏آنکه متصف به رذایل باشد، بلکه جامع است مراتب زشت و زیباى علوم را، که دانستن هر چیز در نظر عاقل به از جهل آن است. 19 »

مرحوم استاد فروزانفر با توجه به سخنان صوفیه در این باب نوشته است که:«ادب، رسوم و عاداتى است که رعایت آنها نسبت به چیزى یا شخصى یا جماعتى پسندیده باشد و آن به حسب اقوام و ازمنه و امکنه و به نسبت اشخاص و احوال مختلف مى‏شود.حفظ و نگهداشت حد و اندازه چیزى خواه از امور شرعى باشد و خواه نسبت به حق یا خلق 20 »سپس اضافه کرده است که:«ادب نزد صوفیان یکى از اصول مهم طریقت است و هم چنان که حفظ حدود ظاهر را ضرور مى‏دانند، حفظ باطن از تجاوز حدودى که میان سالک و پیر با حق تعالى موجود است ضرورت دارد و مشایخ در این باره سخنان باریک و لطیف گفته‏اند که حاصل آنها پاک داشتن دل و عدم التفات به غیر و رعایت کمال اخلاص است در نیت و قصد.مولانا نیز درباره رعایت ادب در مثنوى بارها سخن گفته است...و ضرورت رعایت ادب و حفظ حدود را از طریق بیان عقوبت کسانى که ترک ادب کرده‏اند شرح مى‏دهد. 21 »از جمله در دفتر اول مثنوى بدین نکته اشارت دارد:

از خدا جوئیم توفیق ادب

بى‏ادب محروم ماند از لطف رب

بى‏ادب تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

مائده از آسمان در مى‏رسید

بى‏شرى و بیع بى‏گفت و شنید

در میان قوم موسى چند کس

بى‏ادب گفتند کو سیر و عدس

منقطع شد خوان و نان از آسمان

ماند رنج زرع و بیل و داسمان

باز عیسى چون شفاعت کرد حق

خوان فرستاد و غنیمت بر طبق

باز گستاخان ادب بگذاشتند

چون گدایان زله‏ها برداشتند

لابه کرده عیسى ایشان را که این

دایم است و کم نگردد از زمین

بدگمانى کردن و حرص آورى

کفر باشد پیش خوان مهترى

زان گدارویان نادیده ز آز

آن در رحمت بر ایشان شد فراز

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم

آن ز بى‏باکى و گستاخى است هم

هر که بى‏باکى کند در راه دوست

رهزن مردان شد و نامرد اوست

از ادب پر نور گشته است این فلک

وز ادب معصوم و پاک آمد ملک

بدز گستاخى کسوف آفتاب

شد عزازیلى ز جرئت رد باب

22 از قرن سوم به بعد، واژه ادب مفهوم جدید دیگرى پیدا مى‏کند و آن رسوم و تشریفاتى است که هر قشر مخصوص از مردم موظف به رعایت آنها هستند.با توجه به همین معنى است که نام بسیارى از کتابها با کلمه ادب شروع مى‏شود و بیانگر آداب و رسوم و تشریفات ویژه هر قشر است چون ادب الکاتب، از ابن قتیبه، ادب الندیم از کشاجم، ادب القاضى، ادب الوزیر و امثال آن 23 .

قدماى ما تمام این معانى را ذیل عنوان ادب نفس مى‏شناخته‏اند و در مقابل آن ادب درس 24 یا ادب اکتسابى را به کار مى‏برده‏اند که معادل است با مفهوم ادبیات در فارسى امروز.

درباره ادب درس نیز قدماى ما تعابیر مختلف دارند که به آن خواهیم پرداخت.

این مفهوم نیز از دوران بنى امیه و اوایل عصر بنى عباس براى واژه ادب وجود داشته و در واقع در عصر عباسى، علوم گوناگونى چون لغت و امثال آن در محدوده علم ادب قرار گرفته است. 25 ادباى قدیم عرب تازه بودن این معنى را براى این کلمه متذکر شده‏اند.

ادب بدین معنى در واقع مربوط است به الفاظ و کلمات و نحوه بیان ما فى الضمیر، و این از جهتى کسبى است.امروز منظور از ادب سخن منظوم با منثور است و مقصود از آن بیان عواطف و احساسات گوینده یا نویسنده است 27 و تأثیر در عواطف خوانندگان و شنوندگان 28 و موضوعات آن ملهم است از طبیعت و زندگى انسان. 29

قدما در تعریف علم ادب مى‏گفته‏اند:ادب علمى است که به وسیله آن انسان خود را از خلل و خطا در سخن نگاه دارد. 30 و نیز گفته‏اند ادب در بیان آن است که به موقع بگوید و بداند که چه باید گفت 31 و نیز گفته‏اند:علم ادب عبارت است از معرفت به احوال نظم و نثر از حیث درستى و نادرستى و خوبى و بدى و مراتب آن 32

در موضوع علم ادب نیز فراوان بحث کرده‏اند. ابن خلدون گفته است که:«این دانش موضوعى ندارد که در اثبات عوارض یا نفى آن نگریسته شود بلکه مقصود از آن در نزد اهل زبان ثمره و نتیجه آن است که عبارت است از مهارت یافتن در دو فن نظم و نثر بر اسلوبها و مقاصد زبان عرب 33 .»ازین رهگذر مجموعه علومى را نام برده‏اند که متعلم با آموختن آنها و تبحر در آنها به مقصود خویش-که عبارت باشد از درست نوشتن و درست گفتن به گونه‏اى که در خواننده و شنونده مؤثر باشد-نایل مى‏شده است.تعداد این علوم نزد قدما متفاوت بوده است.بسیارى از آنان تأکید کرده‏اند که«ادب عبارت از حفظ اشعار و اخبار عرب و فرا گرفتن از خرمن هر دانش خوشه‏اى است. 34 »بنابر این بعضى ادب را ملکه‏اى مى‏دانند که این ملکه با حفظ و تتبع اشعار و نثرهاى فصیح حاصل مى‏شود و در نتیجه آن شخص مى‏تواند مطالب را بفهمد و درست بیان کند، و میان ادیب و عالم تفاوت است زیرا ادیب از هر چیزى بهترش را انتخاب مى‏کند و عالم تنها یک مقصد را مى‏گیرد و آن را دنبال مى‏کند. 35

در زبان و ادبیات عرب، چهار کتاب را به عنوان کتابهاى اصلى ادب مى‏شناخته‏اند و خواندن مکرر آنها را به متعلم توصیه مى‏کرده‏اند:ادب الکاتب ابن قتیبه، الکامل مبرد، البیان و التبیین جاحظ و نوادر یا امالى ابو على قالى بغدادى 36 و تعداد علوم ادبى را از هشت تا پانزده نوشته‏اند که مهمترین آنها عبارت است از:لغت، صرف اشتقاق، خط، نحو، معانى، بیان، بدیع، عروض، قافیه، قرض الشعر، علم انشاء یا علم نثر، محاضرات، که تعدادى دیگر از علوم را نیز بر آن‏ها افزوده‏اند. 37

تعریف علوم مختلف ادبى باختصار هر چه تمامتر چنین است:

1-لغت:درباره مدلول‏ها و معانى وضعى کلمات بحث مى‏کند.

2-صرف:درباره صورت و هیئت کلمه بحث مى‏کند. بنابراین احوال صورى که بر کلمه عارض مى‏شود از قبیل حرکات حروف، حذف و زیاد شدن حروف، قلب و ابدال و ادغام و مسائلى ازین دست، از مباحث علم صرف است.

3-اشتقاق:درباره کیفیت صدور کلمه یا کلماتى، از کلمه‏اى دیگر بحث مى‏کند با توجه به تناسب جوهرى که میان ماده و مشتقات آن موجود است. 38 .

4-علم خط:درباره نحوه کتابت کلمات بحث مى‏کند 39 و بعضى خوشنویسى را نیز مربوط به این فن دانسته‏اند.

5-علم نحو:درباره احوال کلام و کلمه از حیث ارتباط کلمات با یکدیگر در جمله سخن مى‏گوید.

6-علم معانى:درباره احوال لفظ از حیث مطابقت کلام با مقتضاى حال و مقام سخن مى‏گوید.

7-علم بیان:درباره امورى بحث مى‏کند که به وسیله آنها مى‏توان مطلبى را به گونه‏هاى مختلف بیان کرد. تشبیه و استعاره و کنایه و مجاز و حقیقت از مباحث علم بیان است.

8-علم بدیع:درباره نحوه شناختن کلام بلیغ بحث مى‏کند.صنایع لفظى و معنوى مخصوص این فن است.

9-علم عروض:درباره بحور و اوزان شعرى و تقطیع اشعار سخن مى‏گوید.

10-قافیه:درباره کلمات آخر ابیات و قوانین مربوط به آنها بحث مى‏کند.

11-قرض الشعر یا نقد الشعر:درباره کلمات شعر از جهت خوبى و بدى و شایستگى و عدم شایستگى آنها سخن مى‏گوید.

12-علم انشا یا علم نثر:درباره چگونگى استنباط معانى و نحوه تألیف و تدوین و تعبیر آنها بحث مى‏کند.

13-علم محاضرات:که گروهى آن را عبارت از تاریخ و انساب مى‏دانند و گروهى از آن فن حاضر جوابى و مناسب گویى را اراده مى‏کنند. 40

قدما ارکان ادب را چهار چیز مى‏دانسته‏اند:

«اول:قواى فطرى عقلى و آن شامل پنج قوه مى‏شده است:1-قوه ذکاء براى ادراک علوم و معارف 2-قوه خیال براى حفظ صور محسوسات 3-حافظه:نیروى حفظ معانى 4-حسّ قوه تأثیر از مدرکات 5-ذوق: قوه درک لطایف و دقایق.

دوم:قوانین و اصول نظم و نثر و حسن تألیف و انواع انشا و شعر و فنون خطابه، سوم:مطالعه تصانیف بلغا و تتبع وافى در جزئیات آنها، چهارم:تمرین و تتبع در سبکهاى ادباى قدیم. 41 »

در تبیین و توضیح بیشتر این سخنان باید گفت که:

1-قریحه، استعدادى است ذاتى و خدادادى که با اکتساب مى‏توان آن را تقویت و تربیت کرد.سخنان بزرگان ادب برخاسته از قریحه و استعداد فطرى آنان است و بیشتر آنان متوجه این نکته بوده‏اند.

حافظ گفته است:

حسد چه مى‏برى اى سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

42 و سعدى گوید:

زمین به تیغ بلاغت گرفته‏اى سعدى

تو پاس دار که جز فیض آسمانى نیست

بدان صفت که در آفاق صیت شعر تو رفت

نرفت دجله که آبش بدین روانى نیست

43 و ناصر خسرو گفته است:

نظام سخن را خداوند دو جهان

دل عنصرى داد و طبع جریرم

44 بنابراین ادب درسى قبل از هر چیز با قریحه و ذوق سر و کار دارد و به همین سبب است که گاهى شخصى عالم و فاضل مى‏نویسد و مى‏سراید اما سخنش دلنشین نیست.حال آنکه شخصى عامى سخنش لطیف است و بر دل مى‏نشیند و ظرافت چنین سخنى را جز اهل ذوق در نمى‏یابند که به گفته صاحب المعجم«بسیار چیزها بود که به ذوق توان دریافت و از آن عبارت نتوان کرد. 45 »

در بعضى از ادوار، ادباى بزرگ، قریحه شاعران دیگر را مى‏آزموده‏اند و این نکته‏اى است که در کتب قدیم بدان برمى‏خوریم عوفى در لباب الالباب پس از ذکر این قطعه از منصور منطقى رازى:

یک موى بدزدیدم از دو زلفت

چون زلف زدى اى صنم به شانه

چونانش بسختى همى کشیدم

چون مور که گندم کشد به خانه

با موى به خانه شدم پدر گفت

منصور کدام است ازین دو گانه

نوشته است:«و صاحب عباد پیوسته مطالعه اشعار او کردى و در آن وقت که استاد بدیع الزمان همدانى به خدمت او پیوست دوازده ساله بود و شعر تازى سخت خوب مى‏گفت و طبعى فیاض داشت، چون به خدمت صاحب درآمد صاحب او را گفت شعرى بگوى.گفت امتحان فرماى و این سه بیت منطقى بخواند و گفت این را به تازى ترجمه کن.گفت بفرماى که به کدام قافیه؟ گفت:طاء، گفت بحر تعیین کن.گفت اسرع یا بدیع فى البحر السریع.بى‏تأمل گفت:

سرقت من طرته شعرة

حین غدایمشطها بالمشاط

ثم تدلحت بها مثقلا

تدلح النمل بحب الحناط

قال ابى من ولدى منکما

کلا کما یدخل سم الخیاط

46 » و طبیعى است شاعرانى که قریحه‏اى قوى نداشته‏اند از این‏گونه آزمایش‏ها سرخ رو بر نمى‏آمده‏اند. چنانکه جامى از هاتفى خواهرزاده خود خواست که این سه بیت فردوسى را جواب گوید:

درختى که تلخ است وى را سرشت

گرش بر نشانى به باغ بهشت

ور از جوى خلدش به هنگام آب

به بیخ انگبین ریزى و شهد ناب

سرانجام گوهر به کار آورد

همان میوه تلخ بار آورد

و هاتفى این ابیات را سرود:

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت

نهى زیر طاووس باغ بهشت

به هنگام آن بیضه پروردنش

ز انجیر جنت دهى ارزنش

دهى آبش از چشمه سلسبیل

در آن بیضه دم در دمد جبرئیل

شود عاقبت بیضه زاغ، زاغ

برد رنج بیهوده طاووس باغ

جامى به طریق مطایبه بدو گفت که نیکو گفته‏اى ولى چند جا بیضه گذاشته‏اى تا تمام شود! 47

2-نکته‏اى دیگر که حائز اهمیت است، اینکه صاحب قریحه باید منتخبى از اشعار و نثر فصحاو بلغارا حفظ کند و در سبک و شیوه آنان ممارست کند تا بر دقایق سخن مطلع شود و ورود و خروج آنان را از مضایق سخن بیاموزد و در موقع لزوم به کار بندد.با این فنون است که مى‏توان ملکه ادب را در خود تقویت و تربیت کرد.تقریبا بیشتر دانشمندانى که در زمینه شعر و شاعرى و ترسل و دبیرى بحث کرده‏اند، بدین نکته اشارت دارند.

نظامى عروضى صاحب چهار مقاله هم در مقدمه مقاله دبیر و هم در مقاله شاعرى، حفظ آثار بلغاى زبان را مایه تشحیذ ذهن و طبع دانسته است 48 .در مقاله شاعرى پس از آنکه ویژگیهاى شاعر خوب را بر مى‏شمرد مى‏گوید:«اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانى بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همى خواند و یا دهمى گیرد که درآمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده است 49 ...»

صاحب بن عباد به شهر ارّجان فرود آمده بود روزى ابوبکر خوارزمى به ملاقاتش آمد.خوارزمى یکى از دربانان صاحب را گفت به صاحب بگویید که ادیبى براى دیدار وى آمده است.

صاحب گفت:«او را بگوى که من عهد کرده‏ام که هیچ ادیبى را نپذیرم مگر آنکه بیست هزار بیت از اشعار در حفظ داشته باشد.»چون خوارزمى پیغام را شنید دربان را گفت از صاحب بپرسید که«آن بیست هزار بیت را از اشعار مردان مى‏خواهى یا زنان؟»صاحب چون این سخن بشنید گفت:

«همانا این ادیب ابوبکر خوارزمى است. 50 »

اهمیت ممارست در آثار فصحاى گذشته در واقع بسیار مهمتر از دانستن بعضى از علوم ادبى است. علومى چون معانى و بیان و بدیع و نقد الشعر و امثال آنکه پس از پیدایش شاعران بزرگ پدید آمده است و سخن آن بزرگان معیارى بوده است براى پیدایش این علوم.به همین سبب شاعرى گفته است:

مستفعلن فاعلن فعولن

هذا العمرى هو الفضول

قد کان شعر الورى صحیحا

من قبل ان یخلق الخلیل

51 اما به هر تقدیر فایده آموختن این علوم براى مبتدیان در این است که ذهن آنها را متوجه دقایق کلام مى‏کند و آنان را در نقد اشعار و نثرها کنجکاو مى‏سازد. 52 و«منظور از تحقیق یا تدریس این علوم آن است که ادب با حصار استوارى از اسلوب و فن محاط گردد. 53 »

حفظ اشعار و نثرهاى بلغا و فصحا، مطلبى است که صاحب المعجم 54 و ابن خلدون نیز بدان اشارت کرده‏اند.ابن خلدون معتقد است:آن کس که فاقد این گونه محفوظات باشد شعرش و نثرش ناقص و پست و بى‏لطف است 55 و صاحب المعجم درباره کسى که چنین محفوظاتى داشته باشد مى‏گوید:«پس چون قریحت او در کار آید و سکر طبع او گشاده شود فواید آن اشعار روى نماید و نتایج آن محفوظات پدید آید آنگه شعر او چون چشمه زلال باشد که مدد از رودهاى بزرگ و جویهاى عمیق دارد و چون معجونى خوش بوى آید که روایح آن مشام ارواح را معطّر گرداند و کس بر اخلاط آن واقف نشود. 56 »

راوندى در راحة الصدور گفته است:«احمد بن منوچهر شصت کله...حکایت کرد که سید اشرف به همدان رسید، در مکتبها مى‏گردید و مى‏دید تا که را طبع شعر است.مصراعى به من داد تا بر آن وزن دو سه بیت گفتم.به سمع رضا اصغا فرمود و مرا بدان بستود و حثّ و تحریض واجب داشت و گفت از اشعار متأخران چون عمادى و انورى و سید اشرف بوالفرج رونى و امثال عرب و اشعار تازى و حکم شاهنامه آنچه طبع تو بدان میل کند قدر دویست بیت از هر جا اختیار کن و یاد گیر و بر خواندن شاهنامه مواظبت نماى تا شعر به غایت رسد... 57

اما نکته‏اى که ابن خلدون متذکر مى‏شود این است که ممارست در سبک کلام گذشتگان نباید سبب شود که شاعر یا نویسنده تابع و مقلد سبک دیگرى شود بلکه باید جنبه ابداع و ابتکار از نظر بیان در کلام او محفوظ باشد 58 وى مى‏گوید که شاعران دوران اسلامى بدان سبب بر شاعران عهد جاهلیت برترى دارند که توانسته‏اند در سخنانى فصیح چون قرآن مجید تتبع و پى‏جویى کنند. 59

3-نکته دیگر اینکه لفظ، قالب معنى است.براى آنکه معانى بلند، نیکو ادا شود باید الفاظ محکم و فصیح و متناسب با معانى مورد نظر برگزیده شود زیرا هر لفظى قابلیت استعمال در شعر را ندارد و هر لفظى در خور هر معنى نیست. 60 و این دقیقه‏اى است که شاعران بزرگ بخوبى از آن آگاه بوده‏اند.

4-نکته دیگر اینکه ذوق سخنورى با نیروى انتقاد و شناخت صحیح از سقیم متفاوت است 61 چه بسا منتقدانى که خود شعر نمى‏گفته‏اند و یا شعرشان نازل بوده است و چه بسا شاعران و سخنوران زبردستى که از حس انتقاد ادبى بى‏بهره بوده‏اند.صاحب المعجم در این زمینه سخنى دارد که خواندنى است. 62

5-نکته دیگر اینکه شاعر باید از علوم مختلفى که در شعر مورد استعمال دارد بهره‏اى کافى داشته باشد، زیرا مخاطب شاعر، فرد یا افرادى مشخص نیست.بلکه شعر او را هر قشر و دسته‏اى مى‏خوانند و اگر او بر علوم مختلف آگاه باشد بهتر مى‏تواند به مقتضاى مقام سخن بگوید یا شعر بسراید 63 و این معنى را گذشتگان هم متذکر شده‏اند. 64 صاحب چهار مقاله مى‏گوید:«و چنانکه شعر در هر علمى به کار همى شود، هر علمى در شعر به کار همى شود 65 .»

6-این نکته نیز مسلم است که شاعر معمولا شعر را براى دل خویش نمى‏گوید، بلکه آن را براى دیگران مى‏سراید تا در قلوب آنان اثر کند، زیرا اگر جز این باشد به قول صاحب چهار مقاله«تأثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند خود بمیرد 66 »بدین سبب شعر باید به زبانى گفته شود که براى خوانندگان و شنوندگان آن قابل فهم و درک باشد.صاحب قابوسنامه در این زمینه گفته است:«اگر شاعر باشى جهد کن تا سخن تو سهل ممتنع باشد، بپرهیز از سخن غامض و چیزى که تو دانى و دیگران را به شرح آن حاجت آید مگوى که شعر از بهر مردمان گویند نه از بهر خویش 67 .»

7-و اما در پایان سخن اینکه، ادب فارسى بسیار غنى است چنانکه ازین نظر در دنیا مقامى ممتاز دارد و انواع و اقسام مضامین شعرى را که مقتضاى جامعه ایران پس از اسلام بوده است متضمن است.

مدح و داستانهاى بزمى و حکمى و تمثیلى و زهد و عرفان و رثا، و هجو و هزل و طنز و شکایت و حماسه و سایر مضامین به حدّ وفور در آن وجود دارد و از نظر استحکام زبان و الفاظ نیز به نهایت است.بدیهى است که یکى از شرایط شاعر خوب در زبان فارسى این است که ادبیات گذشته را پشتوانه‏اى براى شعر خویش قرار دهد و براى کسب مهارت و تبحر کافى در شعر، پیوسته دواوین بزرگان را بخواند.

پى نوشتها:

(1).شاهد، این بیت است از طرفة بن عبد شاعر دوران جاهلیت:

نحن فى المشتاه ندعو الجفلى

لا ترى الآدب فینا ینتفر

تاریخ الادب العربى، العصر الجاهلى، دکتر شوقى ضیف، چاپ هفتم، ص 7.

(2).همان مأخذ، ص 7.ادب چیست، ادیب کیست، بامداد، ص 8. فى الادب الجاهلى.طه حسین.چاپ دهم، ص 23.

(3).ادب چیست، ادیب کیست، ص 8.

(4).تاریخ الادب العربى، العصر الجاهلى، دکتر شوقى ضیف، ص 8-7 شعر این است:

لا یمنع الناس منى ما اردت و لا

اعطیهم ما اراد و احسن ذا ادبا

(5).«ادب و ادیب هر دو فارسى است»، استاد محیط طباطبایى، مجله «آینده».سال یازدهم(1364)ص 19-11

(6).الدف:الالواح من الخشب، المنجد

(7).لغت‏نامه دهخدا، ذیل واژه ادب

(8).تاریخ الادب العربى، العصر الجاهلى شوقى ضیف، ص 8 فى الادب الجاهلى، طه حسین، چاپ دهم ص 23.طه حسین اشتقاق ادب را از آدب و دأب فرضى بیش نمى‏داند و احتمال مى‏دهد که این واژه از لهجه یکى از قبایل عرب یا از زبان اقلیمى از اقالیم عرب زبان وارد زبان رسمى عربى شده باشد.

فى الادب الجاهلى، ص 25 براى اطلاع بیشتر در مورد بحثهاى گوناگون درباره ریشه کلمه ادب مراجعه شود به:

-«ادب و ادیب هر دو فارسى است»، استاد محیط طباطبایى، «آینده»، سال یازدهم(1364)ص 19-11.

-«درباره ادب و ریشه پهلوى آن»، پرفسور ناییکى، ترجمه دکتر هاشم رجب‏زاده، «آینده»، سال یازدهم، ص 427-414 در این مقاله، نویسنده ادب را با«آئین»هم ریشه دانسته و هر دو را از کلمه «اون-ک»پهلوى مشتق دانسته است.

-«چند نکته درباره ادب و ادیب»، استاد محیط طباطبایى، دکتر میر احمد طباطبایى، دکتر سید محمد على سجادیه، «آینده»، دوره دوازدهم(1365)، ص 219-211

(9).ادب چیست، ادیب کیست؟ص 5، به نقل از خفاجى

(10).همان مأخذ، ص 13

(11).لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ادب، نقل از کتاب بزازیه

(16-12).لغت‏نامه دهخدا، ذیل واژه ادب

(17).تاریخ الادب العربى، العصر الجاهلى، شوقى ضیف، ص 8 فى الادب الجاهلى، طه حسین، ص 26

(18).ادب چیست، ادیب کیست، ص 12

(19).همان مأخذ، ص 9

(21 و 20).شرح مثنوى شریف، استاد فروزانفر، ص 73-72.

(22).مثنوى، چاپ نیکلسون، ص 8-7.در رساله ادب چیست، ادیب کیست، ص 10 نیز قسمتى از این اشعار نقل شده است.

(23).العصر الجاهلى، دکتر شوقى ضیف، ص 10 دایرة المعارف اسلام، مقاله ادب.

(24).لغت‏نامه دهخدا، ذیل واژه ادب ادب چیست، ادیب کیست، ص 14

(25).فى الادب الجاهلى، طه حسین، ص 26 العصر الجاهلى، شوقى ضیف، ص 8

(26).ادب چیست، ادیب کیست، ص 05 براى سیر معانى کلمه ادب نیز مى‏توان رجوع کرد و به دایرة المعارف اسلام مقاله ادب.

(27).براى شرح بیشتر اینمطلب مراجعه شود به مقاله«تفاوت میان علم و ادب»، دکتر شوقى ضیف ترجمه دکتر محمد على صادقیان، مجله«خرد و کوشش»، دوره پنجم، صفحه 104 به بعد.

(28).العصر الجاهلى، دکتر شوقى ضیف، ص 10

(29).نقد ادبى، شوقى ضیف، ترجمه لمیعه ضمیرى، ص 13.

3l (30).لغت‏نامه دهخدا، ذیل واژه ادب

(31).ادب چیست، ادیب کیست، ص 5

(32).لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ادب

(33).مقدمه ابن خلدون، ترجمه پروین گنابادى، ص 1174

(34).مقدمه ابن خلدون، ص 1174

(35).لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ادب.

(36).مقدمه ابن خلدون، ص 1175

(37).لغت‏نامه، ذیل واژه ادب.تاریخ ادبیات ایران.مرحوم استاد همایى، ص 13-12

(38).تفاوت میان علم اشتقاق و صرف این است که در علم اشتقاق از تناسب جوهرى که از حیث ماده در میان کلمات وجود دارد بحث مى‏شود.مثل رابطه و تناسب میان کلمات سوخت و سوختن.اما در علم صرف از تناسب صورى و کیفیت ساختمان آنها بحث مى‏شود.مثلا تناسبى که میان دو کلمه سوخت و دوخت وجود دارد(تاریخ ادبیات ایران، استاد همائى)

(39).در واقع علم خط بدین معنى همان است که امروز رسم الخط مى‏گویند.

(40).براى تعریف این علوم رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران، استاد همایى، ص 23-14.مرحوم استاد همایى علاوه بر علوم فوق الذکر، دسته‏اى دیگر از علوم را نام مى‏برد و مى‏گوید برخى از ادبا آنها را مستقلا جزو علوم ادبى آورده‏اند یا از شعب علوم ادبى دانسته‏اند.این علوم عبارت است از:

علم تاریخ و قصص، انساب، مسالک و ممالک، احاجى و اغلوطات، امثال، دواوین.براى تفصیل موضوع رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران، ص 27-26.

(41).تاریخ ادبیات ایران.استاد همایى، ص 11-10 مطالب گاه نقل به معنى است و گاه نقل به لفظ، ادب چیست، ادیب کیست. ص 19-18

(42).دیوان حافظ، چاپ انجوى شیرازى، ص 19

(43).مواعظ سعدى(قصاید فارسى و عربى، غزلیات عرفانى...)به تصحیح محمد على فروغى، تهران، 1335 ص 13.

(44).دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانى، چاپ مینوى و محقق، ص 445

(45).المعجم، چاپ مدرس رضوى، ص 461.

(46).لباب الالباب.سدید الدین محمد عوفى.چاپ لیدن، ص 17

(47).تاریخ ادبیات در ایران جلد 4، دکتر صفا ص 7-446

(48).چهار مقاله، چاپ دکتر معین، ص 22-21

(49).همان مأخذ، ص 48-47

(50).ادب چیست، ادیب کیست، ص 39

(51).همان مأخذ، ص 54

(52).همان مأخذ، ص 54-مقدمه ابن خلدون، ص 1192

(53).«تفاوت میان علم و ادب»، دکتر شوقى ضیف، ترجمه دکتر صادقیان، «خرد و کوشش»، دوره پنجم، ص 114.

(54).المعجم، ص 446.

(55).مقدمه ابن خلدون، ص 1217-1216.

(56).المعجم، ص 7-446.

(57).راحة الصدور، راوندى، چاپ اقبال، ص 8-57.

(58).مقدمه ابن خلدون، ص 1217.

(59).همان مأخذ، ص 1230

(60).همان مأخذ، ص 1220-1219 و 1225 المعجم، ص 461، 451، 445.

(61).مقدمه ابن خلدون، ص 1214، المعجم، ص 462.

(62).المعجم، ص 3-462.

(63).تاریخ ادبیات ایران.استاد همایى، ص 29

(64).المعجم، ص 477

(65).چهار مقاله، ص 47

(66).همان مأخذ، ص 47

(67).قابوسنامه، چاپ دکتر یوسفى، ص 189